

ناسازگار

رامین جهاننگلو: قبل از اینکه درباره‌ی فیلم اخیرتان سلطان تپه صحبت کنم می‌خواهم درباره‌ی خودتان چند سؤالی بکنم: چطور شد که فیلمساز شدید و چطور این کار را شروع کردید؟

استیون سودریبرگ: فکر می‌کنم بیش از هر چیز باید به پدرم اشاره کنم، او عاشق سینما بود و فیلمهای زیادی دیده بود. من نیز بسیاری از این فیلمها را همراه او می‌دیدم و شاید به نوعی این عشق به سینما را از او به ارث برده‌ام. بعدها نیز خود به تنهایی فیلمهای زیادی دیدم. موقعی که می‌خواستم به دبیرستان بروم با چند دانشجوی دانشگاهی که در نزدیکی دبیرستان من بود آشنا شدم. آنها وسایل فیلمبرداری در اختیار داشتند. وقتی این موضوع را فهمیدم سعی کردم محبت آنها را جلب کنم تا در کنار کمک به آنها بتوانم فیلمهای خودم را هم با استفاده از وسایل آنها بسازم. پس وقتی که دبیرستان را تمام کردم چهارسالی بود که فیلم‌های کوتاه می‌ساختم. هشت سال بعد را در لس‌آنجلس و در صنعت فیلم به دنبال کار گشتم و باید بگویم که خیلی موفق نبودم. در این دوران نوشتن را تمرین می‌کردم و می‌آموختم و نیز فیلمهای کوتاه دیگری ساختم تا اینکه در نهایت فیلمنامه‌ی سکس، دروغها و نوار ویدئو را نوشتم. این طرح شاید آنقدر کوچک بود که کسی تهیه‌کنندگی‌اش را قبول کرد و این امکان به من داده شد که کارگردانی این فیلم را به عهده بگیرم. فیلمنامه‌های دیگری نیز نوشته‌ام. طرحهایی که بزرگتر و گرانتر بودند و مورد توجه عده‌ای هم قرار گرفتند اما تا تمایلی به کارگردانی‌شان نشان می‌دادم همان آدمها بلافاصله مخالفت می‌کردند.

جهانبگلو: آیا شما فیلمهای کوتاه زیادی ساختید؟

سودربرگ: هفت یا هشت فیلم.

جهانبگلو: فکر می‌کنم که شما قبلاً مدتی در یک مؤسسه ویدئویی کار می‌کردید.

سودربرگ: حدود ۲ سال. کار پرسروصدایی بود. اما تجربه‌ی خوبی بود. کار زیادی نداشتم و حتی یک شمشازنه هم می‌توانست از عهده‌ی آن برآید. در آنجا فرصت نوشتن و خواندن داشتم و من از این امکان به خوبی بهره بردم.

جهانبگلو: آیا جایزه‌ی جشنواره‌ی کن (برای سکس، دروغها و نوار ویدئو) تغییری در

زندگی شما داد؟

سودربرگ: تنها از لحاظ حرفه‌ای و در جهت مثبت. این موضوع سبب شد بتوانم بلافاصله فیلم کافکا را بسازم زیرا وقتی برای نمایش فیلم در سال ۱۹۸۹ در این‌جا بودم توانستم تهیه‌کننده‌ی فیلم کافکا را ببینم. این جایزه به طور غیرمستقیم نیز بر کارم تأثیر گذاشت زیرا به نظر من کمپانی یونیورسال اگر احساس می‌کرد که در خارج از امریکا فیلم مخاطبی نخواهد داشت دست به تهیه‌ی سلطان تپه نمی‌زد. ولی آنها با اسم من از طریق فیلم سکس، دروغها و نوار ویدئو کم‌وبیش آشنا بودند و به نظر من آشنایی آنها با سکس، دروغها و... به خاطر توجهی بود که در اینجا به فیلم نشان داده شد. به‌رحال این برای من علامت سؤال بزرگی بود.

جهانبگلو: ولی شما سبک خود را خیلی تغییر دادید. زیرا کار با هنرپیشه‌های معروفی همچون الک گینس و جرمی آیرونز را شروع کردید.

سودربرگ: نه. من نمی‌توانستم در فیلم اول خود از هنرپیشه‌های معروف استفاده کنم زیرا تا آن موقع فیلم بلند نساخته بودم و هنرپیشه‌های معروف معمولاً علاقه‌ای به کار با یک کارگردان تازه‌کار را ندارند. بنابراین یکی از جنبه‌های بسیار مثبت سکس، دروغها و... این بود که در فیلم دوم به من امکان کار با کسانی همچون گینس و آیرونز را داد و این واقعاً امتیاز بزرگی بود. این درباره‌ی سلطان تپه نیز صادق است.

جهانبگلو: آیا کار با هنرپیشه‌هایی چون گینس و آیرونز برایتان تجربه‌ای تازه بود؟

سودربرگ: البته همین‌طور بود. ولی آنها همچون هنرپیشه‌های فیلم اولم با من همراه بودند، آدمهای حرفه‌ای، بسیار باهوش و علاقه‌مند به کار. از جهتی دیگر نیز کار با آنها برایم لذت‌بخش بود. زیرا من نمی‌دانستم که در انتظار چه چیزی باید باشم. خلاصه آنها در حد بالایی با من مشارکت کردند.

جهانبگلو: در فیلمهائتان سبک‌های گوناگونی را به کار می‌بندید؟

سودربرگ: خب، من فکر می‌کنم فیلمسازانی - فیلمسازان بسیار خوبی - هستند که سبک خاص خودشان را بر فیلمنامه تحمیل می‌کنند. من ترجیح می‌دهم که فیلمنامه را بخوانم و به آن واکنش نشان دهم. دوست دارم که خود فیلمنامه با من صحبت کند و از این راه سبک کار مشخص شود. این شیوه‌ی کار من است.

جهانبگلو: آیا به همین دلیل در کافکا از فیلم سیاه و سفید استفاده کردید؟
 سودربرگ: در این مورد خاص وقتی من فیلمنامه را خواندم تصاویر در نظرم خیلی خاص، تند، خشن و امپرسیونیستی آمدند و مثل تمام کسانی که فیلمنامه را خوانده بودند احساس کردم که فیلم باید سیاه و سفید باشد. البته یکی از تهیه کنندگان فیلم به من گفت که نماهای داخل قصر باید رنگی باشد برای اینکه به نظر او این بخش از فیلم شباهت بسیاری به فیلم جادوگر شهر زمره (ویکتور فلمینگ، ۱۹۳۹) داشت. ولی من اصولاً بدون پیشداوری با فیلمنامه روبرو می شوم و در فیلم سلطان تپه نیز این روش را در پیش گرفتم.

جهانبگلو: یک سؤال خیلی کلی: در فیلمهایتان دنبال چه چیزی هستید؟
 سودربرگ: حدس می زتم نخست تلاش می کنم قهرمان داستان را بشناسم و اگر خودم را به لحاظ روانی با درون قهرمان داستان راحت حس نکنم آنگاه سخت می توانم با کُل فیلمنامه ارتباط برقرار کنم. حال که به سه فیلمی که ساخته ام باز می نگرم؛ سه فیلمی که خیلی با هم تفاوت دارند، می بینم که در هر سه قهرمان داستان به نحوی با محیط ناسازگار و نسبت به کنش های آدم های دوروبر پریشان و گیج است.

جهانبگلو: آیا شما خود را نسبت به فیلمسازان مستقل آمریکایی نزدیک احساس می کنید و آیا خود یکی از آنها هستید؟

سودربرگ: خوب، به اعتباری بله. کوشیده ام از این جنبش حمایت کنم، بسیاری از فیلمهایشان را دیده ام و با این گروه های سازمان یافته که در نیویورک، شیکاگو و لس آنجلس هستند همکاری داشته ام و در جلساتشان شرکت کرده ام. سکس، دروغها و نوار ویدئو و نیز کافکا را در این انجمن ها نمایش داده ام و با هم به گفتگو درباردی این فیلمها پرداخته ایم. فکر می کنم در موارد مشخصی یا این جنبش همکاری خواهم داشت و در این چارچوب فیلم خواهم ساخت. از طرف دیگر فکر می کردم که زودتر از این به ساختن فیلم در استودیوهای هالیوود روی آورم. اما هیچ استودیویی تمایلی به ساخت فیلمی همچون سکس، دروغها و... یا کافکا نداشت و این انتخاب من در واقع تنها راه حل بود.

جهانبگلو: آیا فکر می کنید این که شما به ساختن فیلم مستقل روی آوردید واقعاً کار آ بوده؟ مثلاً اگر جیم جارموش را که او نیز از فیلمسازان مستقل است در نظر بگیریم، می بینم که فیلم شب روی زمین او تنها در یک سینمای نیویورک به نمایش گذاشته می شود.

سودربرگ: ببینید، من واقعاً موقعی که شروع به ساختن فیلمی می کنم به سرنوشت آینده فیلم فکر نمی کنم. سعی می کنم بیشتر بر خود فیلم متمرکز شوم. در حقیقت آنچه که بر سر فیلم خواهد آمد تقریباً غیرقابل پیش بینی است. من اصلاً تصور نمی کردم که کسی به دیدن سکس، دروغها و... برود و در مقابل پیش بینی می کردم کافکا مخاطبان بیشتری خواهد داشت که اینها غلط از آب درآمد. واقعاً پیش بینی چنین چیزهایی مشکل است. البته در مورد بعضی از فیلمها اگر در نظام استودیویی ساخته شود از دیاد شمار تماشاگران ممکن است و من نیز طبعاً دوست دارم

در صورت امکان مخاطبان بیشتری داشته باشم. به نظر من خطی که بین فیلمسازان مستقل و استودیوها کشیده می‌شود گاهی بیش از حد قاطع است؛ آدمهای بسیار خوبی در استودیوها پیدا می‌شوند و آدمهای ناجور هم در شرکت‌های مستقل کم نیستند. من اگر می‌خواستم سلطان تپه را در یک شرکت مستقل بسازم باید فشارهای زیادتری را متحمل می‌شدم چراکه هشت میلیون دلار برای یک شرکت مستقل قمار بزرگی است، حال آنکه این پول برای کمپانی یونیورسال چیزی نبود و این فرصت در مقایسه با فیلمهای دیگری که در همین استودیو ساخته می‌شد برای من واقعاً عالی بود.

جهانبگلو: آیا خودتان را به سینمای اروپا نزدیک حس می‌کنید؟

سودربرگ: بله، من در دوران نوجوانی فیلم‌های زیادی از تمام جاهای دنیا دیده‌ام. اندیشه‌ی رفتن به کشوری دیگر، آزمودن فرهنگی دیگر و ساختن فیلمی در آن محیط برایم شوق‌انگیز است. زیرا می‌توان چند ماهی را در آنجا و در میان مردم آنجا گذراند و به آن مردم نزدیک‌تر شد و حتی با آنها رابطه‌ی دوستی برقرار کرد. بنابراین من از سفر به نقاط دیگر برای فیلمسازی، به خصوص بعد از ساختن کافکا خیلی لذت می‌برم. البته من سفر را به خودی خود دوست ندارم. می‌خواهم حتماً هدف و قصد مشخصی در سفر داشته باشم، می‌دانید من توریست خوبی نیستم. با کافکا فهمیدم که به سفر به قصد فیلمسازی خیلی علاقه دارم.

جهانبگلو: یکی دو سؤال راجع به فیلم سلطان تپه دارم. با دیدن فیلم متوجه شدم که در چند سال اخیر در میان فیلمسازان آمریکایی فیلمهای اجتماعی دوباره به نوعی احیاء شده‌اند. مثلاً فیلم موشها و آدمها. آیا به نظر شما این به دلیل روزگار سخت اقتصادی امریکا است؟

سودربرگ: بله، فکر می‌کنم این موضوع یکی از دلایل باشد. زیرا بسیاری با شرایط جاری امریکا به لحاظ فرهنگی و سیاسی درگیر هستند و من هم یکی از آنها هستم. من کتاب هاچنر را چند سال پیش خواندم در آن موقع وجوه تشابه خیلی روشن نبود. وقتی ما شروع به ساختن فیلم کردیم این وجوه تشابه برجسته‌تر شد.

جهانبگلو: چقدر روی فیلمنامه کار کردید؟

سودربرگ: من در نوامبر ۱۹۹۱ شروع به نوشتن فیلمنامه کردم. طرحها و پیش‌نویس اولیه پس از دوسه ماه آماده شد. بعد از اینکه کار فیلمبرداری را در ژوئیه آغاز کردیم باز هم در جریان کار فیلمنامه را اصلاح و شاید به نحوی مدام آن را ویرایش می‌کردم. ویرایش کار ساده‌ای نبود. به ویژه از وقتی که وحشت خلق چیزهایی افزون بر کتاب به من دست داد، چون می‌دانستم کتاب بر اساس تجربه‌ی واقعی یک فرد نوشته شده بود. در حقیقت من نسخه‌ای ویرایش شده از کتاب را به صورت فیلمنامه بازخوانی و ارائه کردم. زیرا که نسخه‌ی اصلی و خلاصه‌شده‌ی کتاب، فیلم ناشدنی بود. وقتی به این موضوع پی بردم دیگر با آزادی توانستم حوادثی را که برای ارائه داستان کتاب لازم بود خلق کنم. وقتی هاچنر (نویسنده‌ی کتاب) فیلمنامه را خواند گفت با وجود تفاوتهایی با اصل کتاب شباهتهای زیادی نیز به لحاظ عاطفی و ساختاری به آن دارد.



● جسی برادفورد در تصویری از سلطان تپه

جهانبگلو: آیا شخصیت آیرن به قهرمان رمان هاچتر نزدیک است؟
سودربرگ: بله قطعاً.

جهانبگلو: منظورم اینست که آیا مثل کتاب از تخیل خود برای زنده ماندن بهره می‌گیرد؟
سودربرگ: دقیقاً. شاید حتی این نوع بکارگیری تخیل از کتاب هم پررنگ‌تر باشد. چون ماجراهای بیشتری در فیلم روی می‌دهد. دشوارترین مسئله رخته کردن در شخصیت او بود. کتاب از دید اول شخص نوشته شده بود. همه می‌پنداشتند من یک ساخت روایی را انتخاب خواهم کرد. ولی دوست نداشتم با روایت فیلم را پیش ببرم. بنابراین رسیدن به صدای شخصیت داستان زمان می‌برد.

جهانبگلو: از کار کردن با جسی برادفورد لذت بردید؟

سودربرگ: بله فوق‌العاده بود. دیدن ترکیب کاملاً موفق احساسات و عواطف شفاف و غریزی با کارایی حرفه‌ای درخشان تجربه‌ای غیر معمول و گیرا بود. او باید نماهای بسیار طولانی، مشکل و پرپیچ و خمی را بازی می‌کرد. اما جسی به خوبی از پس این کار دشوار برآمد.

جهانبگلو: محل فیلمبرداری در سن لویی بود؟

سودربرگ: بله.

جهانبگلو: از اینکه دوباره در کن شرکت کردید چه احساسی دارید؟

سودربرگ: خیلی خوشحالم. از جهانی با دفعهٔ پیش شباهت دارد، البته از زاویه‌ای مثبت.

این جشنواره خیلی یکپارچه و هماهنگ است. همیشه ابعادی وسیع دارد، همیشه شور و شوق زیادی در آن هست و خیلی تغییر نمی‌کند.

جهانبگلو: فیلمهای دیگر را نیز دیدید؟

سودربرگ: یک فیلم دیدم: **هایوی بسیار برای هیچ**، ساخته‌ی کنت برانا. البته این موضوع یعنی دیدن فیلمهای دیگران به نظرم مسئله‌ی اصلی نیست. ولی خوب برای من تجربه‌ی خوبی بود. زیرا می‌خواستم برگردم و هیچ فشار عصبی را تحمل نمی‌کردم. یک‌بار در جشنواره به موفقیت دست پیدا کرده بودم و نیازی به موفقیت دوباره نداشتم و نیز می‌دانستم که فیلمم از آن‌گونه نیست که زلزله‌ای در جشنواره ایجاد کند. جشنواره بیشتر به دنبال فیلمهای تازه و یا فیلمهایی که گستره‌های نویی را خلق می‌کنند، بود. بنابراین می‌خواستم جشنواره را با کمی فاصله ببینم و تنها چند فیلمی را که واقعاً به جشنواره جنب‌وجوش می‌دهند تماشا کنم. و نیز نظر مردم را درباره‌ی فیلمم بشنوم. فکر می‌کنم سلطان تپه از این لحاظ یک فیلم متوسط بود. نه مردم از این فیلم متنفر شدند و نه فیلم در شمار فیلم‌های پیشرو قرار گرفت. به‌رحال فاصله گرفتن از جشنواره و دیدن این همه وقایع و نیز بخشی از واقعه‌ای بودن و خود از بیرون به آن نگرستن برایم لذت‌بخش بود.

جهانبگلو: احتمالاً تعجب خواهید کرد اگر بدانید بنیاد سینمایی فارابی فیلم شما را خریده است.

سودربرگ: آه بله. راستی وضع نمایش فیلمهای خارجی در ایران چطور است؟
جهانبگلو: در واقع فیلم خارجی در سینماهای ایران به ندرت نمایش داده می‌شود. گاهی

نوار ویدئویی این فیلمها دیده می‌شود. شما فیلمهای ایرانی را دیده‌اید؟

سودربرگ: چندتایی. من بیشتر به موسیقی پاپ ایرانی علاقمندم، به نظر من فوق‌العاده است و دوستی ایرانی برایم چندتایی از اینها را ضبط کرده است.

جهانبگلو: کار آینده‌ی شما چیست؟

سودربرگ: هنوز نمی‌دانم، فیلمنامه‌ای از خودم، اقتباسی از یک کتاب و یا فیلمنامه‌های دیگران. اما نخست می‌خواهم کمی استراحت کنم. این سه فیلم را بی‌فاصله و بدون هیچ وقفه‌ای ساختم، و اکنون سخت خسته‌ام.

*

استیون سودربرگ *Steven Soderbergh*

سلطان تپه بعد از کافکا، و سکس، دروغها و نوار ویدئو سومین فیلم ساخته استیون سودربرگ است. سودربرگ در جورجیا متولد شد. در سه‌سالگی به همراه خانواده‌اش به تگزاس



● استیون سودربرگ، هنگام کارگردانی سلطان تپه

رفت و سپس به پنسیلوانیا، ویرجینیا و بالاخره به لوزیانا. سودربرگ تحصیلات متوسطه خود را در لوزیانا انجام داد و در ۱۳ سالگی اولین فیلمش را ساخت. بعد از اتمام دبیرستان به کلاسهای انیمیشن در دانشگاه ایالت لوزیانا رفت و در آنجا فیلمهای کوتاهی با استفاده از دوربین سوپر ۸ ساخت. پس از دریافت پایاننامه خود سفری به لوس آنجلس کرد، ولی ۱۸ ماه بعد به لوزیانا بازگشت و در آنجا به مدت ۲ سال در یک مؤسسه ویدئویی مشغول به کار شد. او در این دوران چند فیلمنامه نوشت و همراه با مونتاز چند برنامه تلویزیونی به تهیه فیلمهای تبلیغاتی پرداخت. چندی بعد گروه موسیقی پاپ «Yes» از او خواست که فیلم مستندی درباره مجموعه‌ای از کنسرتهايشان تهیه کند. این فیلم در بهار ۱۹۸۶ پایان گرفت و از کانال MTV پخش شد و کاندید جایزه Grammy Awards بود. موفقیت این فیلم سبب شد که سودربرگ دو فیلمنامه خود را به Outlaw Productions پیشنهاد کند. در تابستان ۱۹۸۸ این شرکت تهیه فیلم سکس، دروغها و نوار ویدئو را پذیرا شد. این فیلم در سال ۱۹۸۹ نخل طلایی جشنواره کن را ربود. همچنین جیمز اسپیدر James Spader بازیگر این فیلم به عنوان بهترین بازیگر مرد این جشنواره انتخاب شد. دو سال بعد از پایان این فیلم سودربرگ برای کارگردانی کافکا به پراگ رفت. این فیلم بر مبنای فیلمنامه‌ای است از لیم دابز Lem Dobbs و بازیگران آن جرمی آیرونز، آلک گینس و جوئل گری هستند. در تابستان ۱۹۹۲ استیون سودربرگ به کارگردانی سلطان تپه بر اساس رمانی از هاچنر در سن لوئیز پرداخت.

سلطان تپه *King of the Hill*

کارگردان و نویسنده فیلمنامه: استیون سودربرگ

فیلمبرداری: الیوت دیویس

تدوین: استیون سودربرگ

موسیقی: کلیف مارتینز

بازیگران: جسی برادفورد، جرون کراب، لیزا ایشهورن

محصول کمپانی یونیورسال، آمریکا

مدت نمایش: ۱۰۲ دقیقه

سال تهیه: ۱۹۹۳

خلاصه داستان

سن لوئیز، سال ۱۹۳۳. پسری ۱۲ ساله به نام آیرن کولاندر در رؤیاهایش می بیند که به عنوان پسر یک جاسوس که دوست و همراه چارلز لیندبرگ است معرفی می شود. اما در واقعیت، او در یکی از اتاق های هتل امپایر به سر می برد. جایی که تمامی ساکنانش زندگی سختی را می گذرانند. در زندگی واقعی آیرن، پدر نومیدش دوره گردی است که شمع های بدون نخ می فروشد و به دنبال کار می گردد، و مادر مهربانش از بیماری سختی رنج می کشد. با نزدیک شدن خطر از هم پاشیدگی خانواده، آیرن آغاز به رویارویی با واقعیت می کند و از قدرت تخیل خویش برای ادامه زندگی بهره می گیرد. تنها در اتاق هتل، در گیرودار تهدید دائمی اخراج از این تنها سرپناه، آیرن بزرگترین حادثه زندگیاش را تجربه می کند: بزرگ می شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال بین المللی علوم انسانی

نمایندگان محترم کلک در شهرستانها!

تاکنون بارها از نمایندگان کلک در شهرستانها خواسته ایم تا بدهی خود را بپردازند اما هنوز تعدادی از آنان بدهی های عقب افتاده خود را نپرداخته اند.

بدین وسیله بار دیگر تمنا می کنیم با پرداخت بدهی خود، ما را در انتشار مجله باری دهند. این موضوع به هر زبان که تکرار شده و می شود از باب آن است که انتشار مجله از جمله منوط به خوش حسابی نمایندگان ما در شهرستانهاست.